

# برخورد دو جهان بینی متضاد

## جهان بینی ناشناخته

میداند، وسادگی و بی‌آلایشی را نشانه خواری و فرومایگی می‌پندارد، و دیگری جهان بینی انسانی که نسبت به تشریفات و تجمل و آرایش بی‌اعتناست و امتیازات طبقاتی را بشدت محکوم می‌کند. دنبال کردن تاریخ این ماجرا و بررسی نامه‌ها و مذاکراتی که بین این دو سپاه صورت گرفته است، برای ما آموزندگی دارد.

در همان هنگام که اهریمن نفاق و جور و پیداد، کشور کهنسال ساسانیان را به ورطه مرگ و نیستی می‌کشانید، خورشید پرفروغ و امیدبخش احمدی از دل ظلمتکده هولناک بیابان عرب،

برخورد مسلمانان عرب، با دولت ساسانی در "قادسیه" (۱) برخورد دو جهان بینی کاملا متضاد را نشان می‌دهد: یکی جهان بینی که تجمل و آرایش و زرق و برق را نشانه برتری

(۱) قادسیه شهری بوده است در فاصله پنج فرسخی کوفه از طرف غرب، برگردان نخلستانها و بستانها بوده است و جنگ معروف در نزدیکی آن واقع شده است (معجم البلدان یا قوت)

رسالت جهانی خویش را از مرزهای عرب فراتر برد و به پادشاهان و سران معروف آن زمان نامه نوشت و آنها را به آئین اسلام دعوت کرد. نامه‌ای بسال ششم یا هفتم (۳) هجری نزد " خسرو پرویز " پادشاه ایران فرستاد و او را به آئین خویش خواند و او را بیم داد که اگر آئین خدرا نپذیرد، گناه مجوس برگردن او خواهد بود.

این نامه را " عبدالله بن خذافه " بدربار ایران برد اجازه با رطلبید نامه را به خسرو پرویز داد، هنگامی که مترجمان، اول آن را برای خسرو خواندند وی برآشت که نام محمد (ص) پیش از نام او آورده شده است. فریاد کشید و نامه را پاره کرد و زیر پای خود ریخت و اجازه نداد بقیه نامه را برایش بخوانند حامل نامه را هم بیرون کرد و به " باذان " حاکم دست نشانده خویش در یمن دستور داد " این غلام را که چنین گستاخ شده است دست بسته به پایتخت بیاور " !

" عبدالله " وقتیکه به مدینه برگشت و جریان راه به پیامبر گفت، پیامبر دست به آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا این شخص نامه مرا پاره کرد او را پاره کن "

باذان ماورانی به مدینه فرستاد و جریان راه به پیامبر اطلاع دادند. پیامبر اکرم (ص) به ماوران خبر داد که خسرو بدست پسرش شیرویه کشته شده است. (۴)

بعد از وفات پیامبر، مسلمانان رسالت و دعوتی را که وی بردوش آنان نهاده بود، با حرارت و ایمانی

می تابید و این خورشید جهان افروز، از سرزمینی طلوع می کرد که قبل از این ظهور، سراسر، سیاهی و تبااهی و نابکاری بود، عرب که حتی خود نیز خویشتن را پست و خوار و گمراه و گرسنه می خواند ۲ در زیر لوای آئین نو خاسته اسلام در راه وحدت و عظمت گام نهاد.

پیام تازه‌ای که حضرت محمد (ص) آورنده آن بود، همه جهانیان را به برابری و برادری و نیکی می خواند و از شرک و نفاق و جور و بیداد نهمی می کرد.

آری در آن روزگاران جهان بچنین پیام دلنشین نیاز داشت، اما این مژده آسمانی، قبل از هر چیز، عرب را که پست ترین و پراکنده ترین مردم بود بسوی رفعت و وحدت کشانید و در مدتی بس کوتاه از آن قبایل پراکنده و تباهاکار، ملت واحد و سرفراز و باتقوی و خداشناس بوجود آورد و مشعل توحید و رستگاری را بدستان سپرد.

نظر بر اینکه این پیام، عمومی و جهانی بود، پیغمبر اکرم (ص) پیش از آنکه مکه و طائف را فتح کند و تمام اعراب را زیر لوای اسلام در آورد

- (۲) قول جعفر بن ابی طالب در دربار نجاشی و مغیره بن شعبه در پاسخ رستم فرخزاد سیره ابن هشام  
 (۳) نوعا مورخان اسلامی دعوت سران جهان را در سال هفتم و برخی از مستشرقین در سال ششم میدانند تاریخ ادبی ادوارد براون ج ۱ ص ۲۷۲  
 (۴) رجوع شود به کتاب سیره حلبی ج ۳ صفحه ۲۷۷-۲۷۸ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۴۵-۱۴۶

خسرو از درباریان خود پرسید: اینها چه می گویند وقتی که مترجمان، گفته های آنها را ترجمه کردند خسرو دستور داد، توپره ای پرازگاه برگردن رئیس آنها آویختند و این پیام را برای فرمانده عرب فرستاد:

" به امیر خود این خبر را ببری که خسرو ایران زمین، این پاسخ را به نامه و پیام آنها داد" بدینسان آن چند عرب را با خواری از کاخ بیرون راندند و از همان موقع " رستم فرخزاد" سه سالار معروف ایران ماموریت یافت با مجهزترین و نیرومندترین اردو بسوی مرزهای عربستان حرکت کند و این گستاخان عرب را گوشمالی سخت بدهد!! (۵)

رستم با ۶ هزار جنگجوی آزموده و با ۳۳ فیل بزرگ و عظیم الجثه برای نبرد با مجاهدان اسلام حرکت کرد (۶)

نوشته اند که در قادسیه هر دو لشکر بهم رسیدند چون ایرانیان سلاح جنگی عرب را - مشاهده کردند همه از روی مسخره خندیدند و نیزه های آنان را بدوک زنان تشبیه می نمودند. پیک " سعد" پیش " رستم" رفت و آمد آغاز کرد از سربازان اسلام هر کسی پیامی می آورد رستم را در حالی میدید که بر تخت زرین نشسته و تاجی که با مروارید و یاقوهرهای گرانبهای دیگر مزین بوده بر سر نهاده و به بالشهای زربفتی تکیه داده و فرشهای زربفت و جواهر نشان به زیر پا انداخته است و تمام لشکر او آراسته بسلاحهای مجهزان

که لازمه توفیق در چنین امر خطیری است، انجام دادند. روزی خلیفه بر منبر رفت و خطبه آغاز کرد و گفت آی مردم خداوند شما را بزبان رسول خویش پیروزی وعده داده است، برخیزید و به سوی فرس لشکر کشی را آغاز کنید.

اعراب از این جنگ نخست بیم و هراس داشتند و از شکوه و حشمت خسروان، اندیشه تجاوز به سرحدات فارس را بخاطر نمی گذراندند چنانچه وعده های پیامبر نبود مسلمانان اعراب جرات آن را نداشتند که با ساسانیان جنگ آغاز کنند، بالاخره خلیفه مسلمانان را بجهاد تشویق کرد و این کار را بس آسان داشت همه پذیرفتند و آماده پیکار گشتند " سعد و قاص" به امارت لشکر نامزد گردید. " سعد و قاص" با سپاه خویش آهنگ قادسیه کرد که در حکم دروازه ایران به شمار می آمد او نخست سه نماینده به " مداین" با نامه ای فرستاد نمایندگان سعد که بدرون کاخ بار یافتند وضع ساده و پاهای برهنه آنها در مقابل آن زر و زبور و زرق و برق همه را به خنده در آورد و شروع به مسخره کردند، هنگامی که این سربازان دستهای سوخته خود را از آستین های خویش بدر آوردند و نامه را با گستاخی به خسرو تسلیم نمودند

۵- تاریخ ساسانیان: اعتماد السلطنه از صفحه ۸۹

بعهد

(۶) کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۹

عصر بوده و جامه‌های الوان و رنگارنگ به تن داشتند (۷)

در این هنگام "رستم پورهرمز" دبیری را فراخواند و به "سعد وقاص" سردار اسلام در کمال اهانت نامه‌ای نگاشت "فردوسی" در شاهنامه نامه‌ی رستم را به سعد وقاص سردار اسلام و پاسخ آن را با حفظ امانت یادآور شده است. رستم در نامه از هدف از نژاد و کیش جویایمی شود و گرسنه و برهنه بودنش را وسیله اهانت و تمسخر قرار میدهد:

به نزد که جوئی، همی دستگاه!؟

برهنه سپید برهنه سپاه!!

به نانی توسیری و، هم گرسنه،

نه پیل و نه تخت و نه بار و نه...

رستم پس از تجسم حقارت و فرومایگی سپاه برهنه عرب عظمت و شکوه خسرو را یادآور می‌شود و از کنجهای فراوان او سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که اگر خونبهای همه ملت عرب را، خسرو بپردازد گنج شایگانش، هرگز کاهش نپذیرد و تنها شماره سگ‌ها و یوزه‌ها و بازهای شکاریش بالغ بر دوازده هزار می‌شوند که همه آنها نیز به زنگ‌ها و گوشواره‌های گرانقدر آراسته‌اند: ... به بخشدبهای سرتازبان

که گنجش نگیرد، ز بخشش زیان

سگ و یوز و بازش، ده و دوهزار!...

که بازنگ و زارند و با "گوشوار"

(۷) تجارب السلف ص ۲۷

رستم در اوج خودستایی به دشمنان مستقیم عرب و نفرین‌روزگار می‌پردازد که روزگار همچو روزی را پیش آورده است که "سوسمار خواران اهریمن نژاد و وحشی بیابان" تاج و تخت کیانی را آرزو کنند:

"... ز شیر شتر خوردن و، سوسمار

عرب را بجائی رسیده است کار

که تاج کیان را، کند آرزو!

تقو باد بر چرخ گردون! تقو!

شمار ابدیده درون، شرم نیست!

ز راه خورد، مهر و آرم نیست

"رستم" نامه خود را توسط "پیروز

شاپور" برای فرمانده عرب می‌فرستد، پیروز

همینکه به "سعد وقاص" میرسد جویای تخت و

بارگاه فرمانده سپاه می‌گردد. سعد وقاص با

سادگی تمام، عباسی خود را از شاهانه بر میدارد و

به زمین می‌افکند و می‌خواهد "پیروز" روی آن

بنشیند، پیروز از این همه سادگی و بی‌آلایشی

فرمانده عرب تعجب می‌کند. سعد وقاص در برابر

شگفتی پیروز از این همه سادگی می‌گوید: ما سرباز

ولشگر هستیم و سرباز و لشکر هم دلیری و شجاعت

می‌خواهد نه آرایش و زینت مثل زنان:

"ردا" زیر "پیروز" افکند و، گفت:

که ما - نیزه و تیغ داریم، جفت!...

شمارا به مردانگی نیست کار

همان چون زنان رنگ و بوی و نگار!؟

هنر تان به "دیبا" ست، پیراستن

دگر نقش بام و در، آراستن!؟...

موی حوران بهشت جاویدما نمی‌ارزد .  
 " . . . تن " یزدگرد " و ، جهان فراخ  
 چنین باغ و ایوان و ، میدان و کاخ  
 همه تخت و تاج و ، همه جشن و سور ،  
 نیززد بدیدار یک موی حورا!

" سعدوقاص " پاسخ نامه را بوسیله " مغیره بن -  
 شعبه " برای رستم ارسال میدارد فرزند شعبه  
 یک عرب ساده به سوی اردوگاه پر طمطراق و پر  
 تشریفات فرمانده ساسانی ، رهسپار می‌گردد رستم  
 برای اینکه فرزند شعبه بیشتر رعب زده بشود ،  
 دستور میدهد از تشریفات و زرق و برق ، هیچگونه  
 فروگذاری نکنند (۸) بقیه دارد

(۸) مراجعه شود به کتاب " دیباچه‌ای بر رهبری "  
 از صفحه ۳۱۱ تا ۳۱۷

بالاخره " پیروز " نامه را به سعد میرساند ، سعد  
 از مضمون نامه باخبر می‌شود و از فکر و جهان بینی  
 یک فرمانده ساسانی در یک نامه رسمی دچار  
 شگفتی می‌شود در پاسخ نامه او می‌نگارد: ما برای  
 تاراج تخت و تاج و مال شما نیامده‌ایم ، ما برای  
 تبلیغ آئین تازه‌ای آمده‌ایم که سعادت و خوشبختی  
 پیروان خود را در دوجهان تضمین می‌کند هرگاه  
 خسرو این آئین جدید را بپذیرد مقام او در عالم  
 دیگر نیز ادامه خواهد داشت :

" . . . که گر شاه ، بپذیرد این " دین راست "  
 دو عالم به شادی و شاهی ، و راست . .  
 شفیع از گناهش " محمد " بود  
 تنش چون گلاب مصعد بود . .

بعد از ناپایداری نعمتهای دنیا سخن به میان  
 می‌آورد و می‌گوید که این جهان خیال انگیز و  
 ثروت افسانه آمیز شما ، همه حتی تنه‌ای یک تار

کتابهای مذهبی آنان بود و گرنه مسلمانان طبق  
 تعلیم قرآن و اسلام ، حواریان مسیح را اوصیاء و  
 جانشینان شایسته او می‌دانند و از این گونه  
 آلودگیها و گمراهیها بدور می‌دارند .



بقیه پطرس بزرگترین شاگرد مسیح  
 گرچه در این جمله کفر و انکار به روح -  
 القدس را قابل بخشش نمی‌داند ، ولی با توجه  
 به این که مسیحیان ، خدا و روح القدس و مسیح را  
 یک حقیقت واحد می‌دانند پس انکار روح القدس  
 واقعا همان انکار مسیح خواهد بود .

چنانکه در گذشته گفتیم باز هم یادآور  
 می‌شویم آنچه پیرامون حواریان حضرت عیسی  
 نوشتیم بر حسب عقاید مسیحیان و محتویات